

آورده‌اند ادبیات سوم تجربی: حکایت اول از تذکره دولتشاه سمرقندی قرن نهم

از سلطان سنجر در آن وقت که به دست غزها (اقوام مهاجم) گرفتار شده بود، پرسیدند: به چه علت پادشاهی به این پهنا و آبادانی که داشتی، چگونه از بین رفت؟

گفت: مشاغل و کارهای بزرگ را به دست مردم حقیر سپردم و کارها و پست‌های حقیر را به دست مردم بزرگ، مردم حقیر و ناتوان، توانایی انجام کارهای بزرگ را نداشتند و مردم بزرگ نیز از انجام کارهای حقیر عار داشتند و آن‌ها را دور از شان خود می‌دانستند و به دنبال انجام دادن آن نرفتند. در نتیجه هر دو کار از بین رفت و ضعف و سستی به مملکت راه یافت و کارهای لشکری (مربوط به ارتش) و کارهای کشوری (مربوط به امور کشور داری) هر دو رو به نابودی و فساد گذاشت.

حکایت دوم از لطایف الطوائف (کتابی در ۱۴ باب نوشته فخرالدین علی کمال‌الدین حسین واعظ متخلص به صنفی از واعظان مشهور هرات - تالیف این کتاب در سال ۹۳۹ هجری اتفاق افتاد).

فرد بی ادبی، مطابق منش خود رفتار می‌کرد (بی ادبی می‌کرد / گران جان: کسی که جان ناهموارش مثل باری بر او و روحش سنگینی می‌کند، کنایه از آدم فرومایه و پست) شخص شریف و ظریفی او را سرزنش کرد. فرمایه گفت: چه کار کنم؟ سرشت مرا چنین آفریده‌اند. گفت: گل وجود (سرشت) تو خوب و زیبا آفریده شده است اما به خوبی تحت تعلیم و تربیت قرار نگرفته است. (گران جان می‌خواهد از آفرینش ایراد بگیرد و بی معرفتی خود را گردن آن بیندازد و از گردن خود ساقط کند و فرد نکته‌سنج نیز به ظرافت ایراد را به خود او برمی‌گرداند.)

آب و گل: مجازاً وجود، کم‌لگد خورده: کنایه (تعلیم نیافته) پیام: اهمیت تربیت و تعلیم.

آورده‌اند که: حکایتی دیگر از روضه خلد مجد خوانی قرن ۸

شخصی بسیار بدهکار شده بود. او را نزد فرد سخاوتمندی راهنمایی کردند. فرد مقروض او را در بازار پیدا کرد که با درهمی (سکه ای) معامله می‌کرد و بر سر دانه ای (ذره ای) چانه می‌زد، برگشت. (از درمیان گذاشتن گرفتاری خود منصرف شد)

با خود اندیشید که: تو که برای سکه ای اینقدر چانه می‌زنی چگونه کسی می‌تواند از تو انتظار کرم و بخشش داشته باشد؟

شخص سخاوتمند متوجه شد که آن فرد برای کاری نزدش آمده است، به دنبالش رفت و گفت: برای چه کاری آمده ای؟ گفت: برای هر کاری آمده‌ام، بیهوده بود. آن فرد به غلام خود اشاره ای کرد، کیسه ای محتوی هزار سکه طلا به او داد. مرد متعجب شد، گفت: آن کارت (چانه زدن) چه بود و این بذل و بخشش چه؟ گفت: آن جا معامله بود و این کار، نشانه جوانمردی است. سستی کردن در معامله پاداشی ندارد و انسان با آن منتی بر کسی ندارد ولی به تاخیر انداختن این کار، دور از جوانمردی و مردانگی است. اهمال: فرو گذاشتن، سستی کردن امهال: مهلت دادن، زمان دادن. جناس قلب که البته با توجه به کتاب ادبیات ۳ آرایه جناس (مثل بنات نبات) کرمی و درمی: جناس (صره = همیان = بدره = کیسه) سجع نیز در برخی عبارات دیده می‌شود. پیام: هرکاری باید در موقعیت مقتضی خود انجام شود.

آورده‌اند که... حکایتی از اسرارالتوحید نوشته محمد بن منور قرن ۶

زمانی بافنده ای به وزارت رسیده بود. هر روز صبح زود بر می خاست و کلید بر می داشت و در خانه (دراتاقی) را باز می کرد و تنها (به تنهایی) داخل آن جا می رفت و مدتی در آن جا می ماند. پس بیرون می آمد و نزد سلطان می رفت. به امیر (ماجرا را) خبر دادند که چه می کند. امیر به این فکر افتاد که در آن خانه چیست؟

روزی ناگهان (بدون خبر قبلی، یک مرتبه) به دنبال وزیر وارد خانه شد. گودالی در آن خانه دید مانند گودالی که بافندگان دارند، وزیر خود را (نیز) دید که پای خود را درون گودال برده است. امیر به او گفت که این چیست؟ وزیر گفت: ای امیر، این همه دولت، ثروت و مقام که من دارم همه از آن امیر است (متعلق به امیر است) ما گذشته خود را فراموش نکرده ایم که چه کاره بوده ایم! هر روز به یاد خود می آورم که به اشتباه نیستم (فکر کنم که جد اندر جد وزیر بوده ام!) امیر انگشتی سلطنت را از انگشت بیرون آورد و گفت: بگیر و در انگشت کن. تا امروز وزیر بوده ای از این به بعد امیر خواهی بود.

پیام: قدرت نباید غرور آفرین باشد طوری که انسان گذشته خود را فراموش کند. مشابه این حکایت در کتاب تاریخ بیهقی جلد ۲ (تصحیح دکتر خطیب رهبر) در مورد یعقوب لیث آمده است (ص ۳۹۷ و ۳۹۸)

آورده اند که... حکایتی از سندبادنامه ظهیری سمرقندی ق: ۷

شتری و گرگی و روباهی به جهت هم نشینی و همراهی با هم مسافرت کردند و با آنان به عنوان آذوقه سفر قرص نانی بیشتر همراه نبود. وقتی مدتی رفتند و خستگی و رنج سفر به آنان اثر کرد، کنار ساحل آبی (نهری) نشستند و بین آنان بر سر گرده نان دعوا و مرافعه پیش آمد. تا عاقبت قرار گذاشتند که هر کدام زودتر متولد شده است (کهنسال تر است) در خوردن نان از دیگران سزاوارتر باشد. گرگ گفت: قبل از آن که خداوند والامرتبه این جهان را بیافریند، مادرم هفت روز قبل از آن مرا زایید! روباه گفت: راست می گویی، من آن شب در آن جا حاضر بودم و چراغ برای شما گرفته بودم و به مادرت در تولد تو یاری می رساندم! اشتر وقتی گفتگوهای گرگ و روباه را بدین گونه شنید، گردن دراز کرد و نان را گرفت و خورد و گفت: هر کس مرا ببیند، حقیقتاً متوجه می شود که من از شما بسیار مسن تر (بزرگ تر) هستم و بیشتر از شما دنیا دیده ام و بیشتر بار تحمل کرده ام. پیام: عاقبت لاف زدن و گزاف گویی

شعر حفظی / ملک سلیمان / غزلی از خواجوی کرمانی / قرن ۸ / نوع ادبی: غنایی - تعلیمی

ب ۱: در نظر صاحب نظران (اهل بینش - عرفا) پادشاهی سلیمان مثل باد است (گذرا است) بلکه سلیمان واقعی کسی است که از قید و بند پادشاهی آزاد باشد و به دنیا تعلق و وابستگی نداشته باشد.

ملک سلیمان برباد بودن ایهام دارد: حکمروایی سلیمان بر باد - برباد رفتن سریر او

در شعر حافظ نیز این نمونه هست - (حافظ خرمشاهی جلد اول شرح غزل ۳۶ بیت ۲ ص ۳۲۲)

بادت به دست باشد اگر دل نهی به هیچ / در معرضی که تخت سلیمان رود به بساد

جایی که تخت و مسند جم می رود به باد / گر غم خوریم خوش نبود به که می خوریم حافظ

بیت تلمیح دارد.

ب ۲- آن که می گویند دنیا بر آب بنا شده است ، ای خواجه (ای بزرگ) بدان توجه نکن زیرا اگر به حقیقت نگاه کنی می بینی که برباد بنا شده است . (سست و بی ارزش است)

آرایه : مراعات نظیر، اشاره (تلمیح) به اعتقاد گذشتگان راجع به استقرار دنیا (زمین) بر شاخ گاو و در نهایت که می گویند همه اینها بر فراز سنگ پستی یا یک ماهی بر آب قرار دارد.

ب ۳- به این روزگار که مثل پیرزن عشوه گری است دلباخته و علاقه مند نشو زیرا این روزگار (دنیا) مثل عروسی است که به عقد دامادهای بسیاری درآمده است (پیمانش دائمی نیست و بی وفاست)

آرایه : پیرزن دهر : تشبیه / عروس و داماد : مراعات / این (دنیا) را به عروس تشبیه کرده / مصراع دوم تمثیل . مضمون این بیت را حافظ چنین آورده است : (حافظ از این غزل در وزن و قافیه پیروی کرده است .)

مجو درستی عهد از جهان سست نهاد / کاین عجوزه عروس هزار داماد است

و از جلال الدین همایی می خوانیم :

مهمان سراسر خانه دنیا که اندرو / یک روز این بیاید و یک روز او رود

ب ۴- خاک بغداد در مرگ خلفا می گرید (بر بی وفایی دنیا که حتی به خلفا نیز وفا نکرده است) و اگر چنین نبود ، پس این رودخانه ای که در بغداد جاری شده از کجا آمده و منشاء آن چیست ؟

آرایه : اغراق ، تشخیص حسن تعلیل (زیرا علت روان بودن رود چیز دیگری است) تکرار (بغداد)

ب ۵- اگر دامنه کوه را می بینی که مملو از لاله های شاداب و خوش آب و رنگ است از آن راه عبور ممکن و فریب مخور زیرا آن لاله ها درحقیقت خون دل فرهاد است (ازخون دل فرهاد این لاله ها رسته است).

آرایه: تلمیح به داستان فرهادو شیرین / مراعات نظیر: کوه و فرهاد/ مرو از راه : کنایه / تشبیه (خون دل به لاله)

ب ۶- مثل نرگس چشمان خود را باز کن و بین که چه قدر چهره های مثل گل و قامت های مثل شمشاد خوابیده است . (مرده است) .

آرایه : مراعات : نرگس ، گل ، شمشاد / چشم ، روی و قامت / تشبیه روی به گل ، قامت به شمشاد / تشخیص مثل نرگس چشم بازکن برای نرگس چشم قائل شده است .

ب ۷- بر در این دنیا که مثل کاروان سرابی کهنه است خیمه اُنس برپا مکن (بدان دل نبند که ناپایدار است) زیرا پایه و اساس آن سست است .

آرایه : خیمه نزن کنایه از اقامت نکن . خیمه اُنس : تشبیه ، کهنه رباط : ترکیب وصفی مقلوب : رباط کهنه استعاره از دنیا . اساسش بی بنیاد است : پارادوکس (متناقض نما) .

ب۸- خواجه نصیبی جز غم و اندوه از جهان ندارد. خوشا به حال کسی که از قید و بند دنیا آزاد و رهاست.

از جهان آزاد بودن کنایه از ترک تعلقات مادی کردن .

آب و آینه و آفتاب در قاب لحظه تان جاودانه باد / عبداللہی مهر ۱۳۹۵